

آقای کم مصرف ایران

خانه ات آباد

چشم‌روشنی امروزمان تعلق می‌گیرد به آقای کم مصرف ایران که دغدغه‌اش برای صرفه جویی از خانه خودشان هم فراتر رفته و او را تبدیل کرده است به مخترعی که لامپ‌های بسیارکم مصرف برای کشورمان تولید می‌کند. خداداد عبدی زاده شش سال از عمرش رایای مصرف بهینه برق گذاشته و لامپی تولید کرده است که هیچ مشابه خارجی ندارد و یک سوم لامپ‌های کم مصرف موجود در بازار از برق استفاده می‌کند. البته این راهم بدانید که نور لامپ‌های این مخترع جوان دوبرابر لامپ‌های داخل بازار است. قیمتشان نیز حدود ۱۵ تا ۱۰ هزار تومان کمتر از لامپ‌های چینی است که در بازار وجود دارد.

داستان به همین جا ختم نمی‌شود. دو هفته پیش این جوان لرستانی یک کارگاه کوچک برای تولید محصولش راه‌اندازی و هشت نفر را هم مشغول کار کرده است. خداداد عبدی زاده کار در کارگاه را با دست خالی و از صفر شروع کرد، اما چون هدف و مسیر را درست انتخاب کرده بود، به محض راه‌اندازی کارگاه در بر و جرد، سفارش تولید ۲ هزار رشته لامپ را از تهران گرفت. حتی چند پارک علم و فناوری و شرکت دانش بنیان هم محصول را دیده و تأیید کرده‌اند. به امید روزی که کارگاه آقای عبدی زاده گسترش پیدا کند و لامپ‌های بسیارکم مصرفش بشود روشنیی خانه‌مان.



سربازان از چالش‌های نظام وظیفه می‌گویند

خدمت به نظام یا مافوق؟

گروه جامعه

اگر بخواهیم سرباز را معنی کنیم، همه به یک تعریف واحد می‌رسیم؛ کسی که حاضر است جانش را در راه آرمانش فدا کند. دفاع از دین، دفاع از وطن و دفاع از امنیت از جمله این آرمان‌هاست. برای همین است که در فرهنگ ما سربازی مقدس شمرده می‌شود. در تعریفی کلان‌تر، در فرهنگ ما خدمت کردن به مردم و کشور نیز تقدس دارد. جایگاه معلمان، کادر سلامت، نیروهای امدادی و نیروهای نظامی و انتظامی به همین دلیل است که در میان مردم ارچ و قرب دارند. پس چه جنگ باشد و چه نباشد، نفس خدمت کردن ارزشمند است.

دوره سربازی در کنار همه حاشیه‌هایش، فرصتی است برای خدمت به کشور. فرصتی است برای کسب مهارت و کسب تجربه. با این حال، گاه اتفاقات ناخوشایندی برای برخی سربازان در این دوره رقم می‌خورد که نتیجه‌اش چیزی جز تلخ‌کامی نیست. این اتفاقات مربوط به سختی‌های این دوران نیست، که سربازی با سختی عجین شده است. سختی این روزها وقتی دوچندان می‌شود که می‌بینیم زمانی را که باید برای خدمت به کشور صرف شود، برای امورات بعضا شخصی مافوق دارد هدر می‌رود. در این گزارش چند سرباز از تجربه خدمت برای غیر از اهداف اولیه سربازی می‌گویند.

کارگری برای مافوق

محمد یکی از سربازهایی است که اکنون سیزده ماه از خدمتش در مشهد می‌گذرد. او نمونه‌های زیادی از بیگاری سربازان به‌امور شخصی فرماندهان را شاهد بوده است و دل پری دارد: «اینجا علاوه بر موارد موظفی خدمت که همه ملزم به انجامشان هستیم، گاهی باید کارهای شخصی مافوقمان را هم انجام دهیم و البته از سربازانی که تخصص خاصی دارند، بیشتر سوءاستفاده می‌شود و به کار گرفته می‌شوند. به همین علت است که بسیاری از سربازان هنگام ورود به یگان خدمتی بیان می‌کنند که حرفه خاصی یاد ندارند. چندی پیش یکی از هم‌خدمتی‌هایم که فوت‌وفن تأسیساتی را یاد دارد، به درخواست مافوقش لوله‌کشی آب و فاضلاب منزل شخصی او را رایگان انجام داد. یکی دیگر از دوستانم که پیش از سربازی مکانیک بود، فرمانده روز جمعه او را به منزلش فراخواند تا خودرو شخصی‌اش را تعمیر کند. برای شست‌وشوی خودرو و انجام امور بانکی هم تادلتان بخواهد از سربازان استفاده می‌شود و این تازه قسمت خوب و راحت ماجراست، چون گاهی هم از سربازان معمولی که حرفه‌ای یاد ندارند، به جای کارگر استفاده می‌کنند. به یاد دارم اسفند پارسال یکی از فرماندهانمان اثاث‌کشی داشت. گروهی از سربازان را برای جابه‌جایی اسباب و اثاثیه برد و شب هم بچه‌ها به یگان برگشتند. خودمان را هم چندی پیش فرمانده‌مان به محل ساختمان در حال ساختش برد و بعد با بیل یک کامیون را پر خاک و نخاله ساختمانی کردیم.»

وقتی از او می‌پرسیم که چرا زیر بار زور می‌روید، پاسخ می‌دهد: «فضای خدمت‌طوری شده است که فرمانده هر امری داشته باشد، ولو شخصی هم باشد، باید چیزی به جز چشم‌نگویی! اگر مقابلشان بایستیم، روی دنده لج می‌افتند. یا مخصی نمی‌دهند یا پست‌های شبانه بیشتری می‌گذارند و... ناگزیریم که انجام بدهیم. در بازدید مافوق‌ها هم باتوجه به اینکه با حضور همین فرماندهان انجام می‌شود، امکان گله‌گذاری نداریم.»

● سکوت، تنها راه پیش رویمان است

محمد در پایان گفته‌هایش از نحوه برخورد بعضی فرماندهان با سربازان با پایه بالاتر گلایه‌مند است و می‌گوید: «متأسفانه توهین و استفاده جملات ناشایست در بعضی یگان‌های خدمتی به امری عادی تبدیل شده است. این جملات روح و روان سربازان را می‌آزارد و ما هم قدرت این را نداریم که مقابلشان واکنش نشان دهیم. تنها راه پیش رویمان سکوت است.»

خدمت‌منهای مهارت

محسن یکی دیگر از سربازان تحصیل کرده شهرستان است. او استفاده از سرباز را برای کارهای شخصی مافوق، امری عادی و رایج می‌داند و با گلایه می‌گوید: «مکانی که من خدمت می‌کردم، معمولاً فرمانده کارهای شخصی‌اش را به صورت سؤالی به یکی از سربازان که وسیله نقلیه داشت، در میان می‌گذاشت. سرباز اگر نمی‌پذیرفت، برایش خوب نبود و ممکن بود بد قضاوت شود و یک نقطه خاکستری از او در ذهن فرمانده باقی بماند. اگر می‌پذیرفت، می‌توانست به بهانه انجام آن کار، بیشتر بیرون از محل خدمتش باشد و هوایی تازه کند. به همین دلیل، بچه‌ها از این درخواست‌ها استقبال می‌کردند. اما در مجموع مجبور بودیم زمان زیادی را صرف کارهایی کنیم که نه مربوط به خدمت است و نه آورده‌ای دارد و چیزی به مهارتمان اضافه می‌کند.»

● تفریح با آژردن تازه واردها

محسن در ادامه از کارهایی می‌گوید که روح و روان سربازها را برهم می‌زند. او می‌گوید: «یکی از اقدامات مرسوم در محیط نظامی، رنجاندن سربازان تازه‌وارد است که برای مافوق یا با سابقه‌ها نوعی تفریح محسوب می‌شود، به این صورت که وقتی سرباز تازه‌واردی کارش را انجام ندهد، از نظر دیگران آدم پررویی به نظر می‌رسد و باید شاخش را بشکنند. به همین دلیل او را با اجبار به انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسای نظامی یا شخصی اذیت می‌کنند. برای نمونه، یکی از سربازان تازه‌وارد که دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی بود، مافوقش یکی از کارهایی که به او سپرده بود، انجام نداده بود و همین در ساعات اوج شلوغی و حضور ارباب رجوع که هم نیاز به نیروی پشتیبان و هم هوا به شدت گرم بود، مجبورش کردند علف‌های هرز را بچه‌ها را بکنند! یا یک سرباز دیگر را فرستادند پشت‌بام اداره راجارو بزنند. یکی دیگر از کارهای غیرمعمول این است که این‌طور سربازها را وادار می‌کنند در روزی غیر از روز نظافت گروهی، به تنهایی ساختمان را تی بکشند. چون وقتی آخر هفته و همه در کناره‌م این کار را انجام می‌دهیم، راحت‌تر است و اذیت چندانی ندارد.»

ضد ارزش‌هایی که ارزش می‌شوند

علیرضا اکنون دوران خدمتش را در بیست‌وشش سالگی و پس از مقطع کارشناسی تجربه می‌کند. معتقد است فضای سربازی، بعضی جوانان را خودخواه و محافظه‌کار بار می‌آورد، به‌گونه‌ای که هر چه را از او خواسته می‌شود، به علت ترس از عواقب نپذیرفتن، انجام دهد و در قبال دیگران و سرنوشتشان بی تفاوت باشد: «یکی دیگر از اشتباه‌های مرسوم، به اصطلاح از زیر کار در رفتن است. یعنی از یک جایی به بعد، یاد می‌گیریم که مهارت‌ها یا دانسته‌هایمان را انکار کنیم و بگوییم کاری بلد نیستیم و هیچ چیز نمی‌دانیم، یا حتی خودرومان را جایی پارک کنیم که سربازان یا فرماندهان متوجه نشوند و وسیله نقلیه داریم و انتظارات شخصی داشته باشند. بنابراین فریب کاری و زیربازدن، برایمان امری عادی، معقول و مقبول جلوه می‌کند و پس از دوران خدمت سربازی هم در کارهای روزمره‌مان از آن‌ها استفاده می‌کنیم.»

● آسیب‌های رابطه یک سویه مافوق با سربازان

او یکی از عوامل چنین وضعیتی را رابطه یک سویه مافوق در محیط‌های نظامی می‌داند: «در این محیط‌ها امکان برقراری دیالوگ وجود ندارد و جز اطاعت تصمیم دیگری نمی‌شود گرفت. البته شاید بسته به شخص فرمانده، بعضی جاها این گونه نباشد، اما استثنا هستند و روال معمول همین یک‌سویگی است که شاید اقتضای فرماندهی باشد. زیرا همه امور یگان به دست اوست و باعث می‌شود عده‌ای با تملق سعی کنند عزیز کرده او شوند و زیرباز بقیه اعم از سربازها یا دیگر کارکنان را نزد فرمانده بزنند. فرماندهان هم معمولاً همین را دوست دارند. من چند جا خدمت کرده‌ام و از نزدیک دیده‌ام که به راحتی از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده می‌کنند.»

● پیگیری از نهادهای نظارتی، آب در هاون کوبیدن است

این سرباز وظیفه درباره پیگیری اصلاح مشکلات موجود از زرده‌های بالا، بیان می‌کند: «یکی دوبار درباره مسائل گوناگون محل خدمت با بازرسی و عقیدتی سیاسی صحبت کردم و بعضی موارد رسیدگی شد و مشخص بود از نهادهای نظارتی بالادست حساب می‌برند، اما مسئله این است که وقتی موضوعی به عنوان فرهنگ جا می‌یفتد، تغییر دادن و اصلاحش با گزارش و پیگیری‌های این چنینی امکان‌پذیر نیست و آب در هاون کوبیدن است. من حتی درباره مشکلات شخصی و روحی روانی سربازان یا فرماندهان که مستقیم روی عملکرد و رفتارشان در محل خدمت اثرگذار بود، پیگیری کردم، اما فایده‌ای نداشت، درحالی‌که با توجه به نوع خدمتم، دسترسی به اتوماسیون فرمانده داشتم و می‌دیدم که پیاپی از بالا برای رفتار درست با سربازان و به خصوص مراعات افرادی که مشکلات روحی دارند، تذکر داده می‌شود، اما اجرا نمی‌شود.»

سندرم بیماری شیشه خیارشور

محمدرضا مصفاپور
فصل دوم

کاری نکرده که! یک مغازه ساده باز کرده و این همه درآمد داره! هنری به خرج نداده! من هم اگه بخوام بهترش رو بلدم انجام بدم! من اگه نصف توانم رو بذارم، باز هم موفق می‌شم!

طرف با اون همه ادعا حتی عرضه نداره زن و بچه خودش رو کنترل کنه!

ببین، من اگه به جای تو بودم، همون جا با پشت دست نوی دهنش می‌زدم!

به نظر من ادبش کن. اصلاً یک‌ماه باهاش قهر کن! احتمالاً شما هم تا کنون از این جملات شنیده و شاید هم به کار برده باشید، جملاتی به ظاهر متفاوت، اما همه یک مفهوم مشترک دارند. مفهوم «او نمی‌تواند، یا» او خیلی معمولی است و من خیلی خوب و بی‌نظیر هستم و کافی است اراده کنم تا موفق شوم.» به احتمال زیاد گوینده این جملات به بیماری «شیشه خیارشور» مبتلا شده باشد.

در ادامه چند حرف آکادمیک درباره اینکه سندرم شیشه خیارشور چیست و چه علائمی دارد،

برایتان می‌آورم.

احتمالاً شما هم تا کنون فرد یا افرادی را در حال تلاش برای باز کردن در شیشه خیارشور یا مریا دیده‌اید. (مثال دیگر مواردی که دو تا استکان داخل یکدیگر می‌روند و دیگر در نمی‌آیند!) آیا دقت کرده‌اید در این موارد (حتی بدون اینکه کسی از ما درخواست کمک کرده باشد) تمایل زیادی داریم که شیشه را از او بگیریم و قدرت و توانمان را برای باز کردن آن امتحان کنیم؟ خیلی وقت‌ها هم ممکن است پس از مدتی تلاش و کوشش متوجه شویم که از عهده ما هم کاری ساخته نیست و....

به این احساس مسئولیت و صف‌ناپذیر برای زندگی دیگران، سندرم یا بیماری شیشه خیارشور می‌گویند. این بیماری دقیقاً تفسیر ضرب‌المثل معروف «کنار گود نشست است و می‌گوید لنگش کن» است! گاهی عده‌ای از ما، هنگامی که داریم به مسائل زندگی دیگران توجه می‌کنیم (فارغ از اینکه اصلاً به ما مربوط می‌شود یا نه و ممکن است دچار غیبت و تهمت هم بشویم!) شروع به استفاده از این جملات می‌کنیم. این بیماری یا سؤگیری، ناشی از اعتماد به نفس کاذب و بی‌عرضه دیدن دیگران است.

متأسفانه یکی از بیماری‌های کشنده فرهنگی در جامعه ما، همین بیماری است! مسئله‌ای که باید برای درمانش فکر اساسی کرد.

گاهی موضوع از این هم فراتر می‌رود، تا جایی که هنگام تحلیل و قضاوت رفتار دیگران، متأسفانه در مواردی خواسته یا ناخواسته وارد گناه سرزنش هم می‌شویم، گناهی که طبق فرمایش امام صادق (ع)، عواقب آن مثل بومرنگ به خودمان برمی‌گردد. ایشان می‌فرمایند:

«کسی که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند، نمی‌میرد تا آن گناه را انجام دهد».

خیلی‌ها ممکن است به علت ابتلا به این بیماری، آسیب ببینند و خطرناک‌تر اینکه به بقیه هم آسیب بزنند! به‌طور مثال، معمولاً مربیان تیم‌های ورزشی در همه مسائل تقدیمی شوند. درحالی‌که افراد از وضعی که آن‌ها در آن تصمیم می‌گیرند، آگاه نیستند! گروه دیگر، جماعت سیاسیون هستند. گاهی هنگام قضاوت به راحتی انواع نسبت‌های روانی‌آنها را به آن‌ها حواله می‌دهیم، بدون اینکه به‌واقع به آن‌ها در آن تصمیم می‌گیرند، مسلط باشیم.

برای درمان این بیماری، پنج راه پیش رویمان است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

یکم! داروی اصلی همه بیماری‌های روحی، درخواست از خدای متعال و توسل به درگاه اهل بیت علیهم السلام است و بس! دوم! پیش از شروع به اظهار نظر درباره عملکرد افراد، این سؤال‌ها را از خودمان بپرسیم: آیا واقعاً نیازی به اظهار نظر ما هست؟ آیا از ما کمک خواسته شده است؟ مسئله حیاتی در میان است؟ آیا ما از دانش کافی مرتبط با آن موضوع برخورداریم؟ به فرض داشتن دانش کافی، آیا ما توانایی انتقال دانش و تجربه‌مان به دیگر افراد را داریم؟

سوم! با عرض پوزش، تا از ما خواسته نشده است. برای بقیه نسخه نیپیچیم! اگر واقعاً خیلی برایمان سخت است و نمی‌توانیم ساکت باشیم، نظرم‌ان را روی کاغذ بنویسیم و برای خودمان نگه داریم!

حتماً تجربه دارید که در زندگی تصمیم‌هایی گرفته‌اید که بعداً پشیمان شده‌اید و حسرت خورده‌اید که اگر عقل را داشتیم، این کار را نمی‌کردم. نکند خدای ناکرده راهنمایی ما به دیگران هم از این دست باشد، مشاوره کنکور و ازدواج و طلاق بدهیم و بعد.... متأسفانه خیلی وقت‌ها زندگی دیگران محلی برای آزمایش نظرهای روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ما می‌شود.

چهارم! بیشتر وقت‌ها، هنگامی که کسی با ما درددل می‌کند، بهتر است خوب گوش بدهیم. همین! لازم نیست کار دیگری کنیم.

پنجم! موقع اظهار نظر درباره دیگر افراد، مدام این جمله‌ها را مرور کنید که من وضعیت او را نمی‌دانم. شاید اگر من بودم، ضعیف‌تر از او عمل می‌کردم!،